

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلسه ی، یکشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۹۵، ۲ رجب ۱۴۳۷

تبیین نظریه انتزاعی ولایت فقیه:

بحث ما درباره ی تاریخ نظریه ی ولایت فقیه بود که دیروز گفته شد این نظریه دو بخش انتزاعی و استدلالی دارد و نظریه انتزاعی آن است که از عمل ائمه علیهم السلام استنباط می شود.

البته عمل امام علیه السلام به عنوان سنّت حجّت می باشد.

گاهی عملی از جانب امام صادر می شود که فی حدّ ذاته نمی تواند حجّت باشد، لیکن گاهی امام علیه السلام کاری انجام می دادند و به ضمیمه ی آن فرمایشی می فرمودند که آن به عنوان دلیل شرعی محسوب می شود.

در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام (بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم) مسیر حکومت منحرف شد و سه نفر غاصبانه ولایت و امامتی را به دست گرفتند درحالیکه تصرّفات آنان نیازمند دلیلی برای مشروعیت خود بود. یکی حذیفه بن یمان بود که در زمان خلیفه دوم حاکم مدائن شد. دومی عمّار یاسر بود که فضل بن شاذان به او لقب افقه الناس داده است؛ وی در زمان خلیفه ی دوم حاکم کوفه شد. (کوفه شهری است که در زمان خلیفه ی دوم ساخته شد و قبل از آن حیره بود و حاکم آنجا از جانب امپراطور ساسانی حکومت می کرد و اولین یا دومین حاکم کوفه، عمّار یاسر بود)

از این دو نفر بالاتر سلمان فارسی رحمه الله بود که در زمان خلیفه دوم از طرف خلیفه به حکومت مدائن منصوب شد.

این اشخاص در محل حکومتشان تصرفاتی می‌کردند که اگر تصرفات فقیه را غیرجایز بدانیم، حکومت و تصرف ایشان غیرمشروع می‌شود.

این نمونه‌های عملی می‌باشد که در زمان حیات امیرالمؤمنین علیه السلام اتفاق افتاد و می‌توانیم از آن به عنوان دلیل برای جواز حکومت ولایت فقیه استفاده کنیم.

بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام که دوران بنی‌امیه بود، دیگر فرصتی برای حکمرانی شیعه نبود؛ تا زمان امام صادق علیه السلام که در آن زمان به خاطر توسعه‌ی شیعه، حضرت امام صادق علیه السلام نمایندگان را به اقصی نقاط سرزمین‌های اسلامی می‌فرستادند که ایشان علاوه بر بیان مسائل شرعی و معارف شیعی، در اموال و وجوهات شرعی مردم تصرف می‌نمودند.

بسیاری از فقهاء، تصرف در اموال را از شئون ولایت می‌دانند، نه فقاہت. لذا در میان مراجع فعلی فتوای مقام معظم رهبری حفظه‌الله این است که تصرف در اموال را فقط برای فقیهی که ولایت مبسوط الید دارد جایز است و برای غیر چنین فقیهی جائز نمی‌باشد.

پس کسانی که از جانب امام صادق علیه السلام مأمور به نشر معارف بودند و در وجوهات هم تصرف می‌نمودند، اختیارات ولایت فقیه را داشته‌اند.

این جریان در زمان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام توسعه پیدا کرد و حتی در زمان حبس ایشان، اموال فراوانی در نزد وکلای ایشان باقی ماند و افرادی همچون علی بن حمزه بطائنی دیدند که اگر بخواهند به امام رضا علیه السلام ایمان بیاورند، بایستی همه‌ی اموال را تسلیم نمایند که مورد وسوسه‌ی شیطان قرار گرفتند و واقفیه را تأسیس نمودند و این باور را تبلیغ کردند که موسی بن جعفر علیهما السلام شهید نشده، بلکه غائب شده و ...

این جریان در زمان امام رضا علیه السلام هم ادامه داشت. رجال نجاشی نوشته است که شاگردان امام رضا علیه السلام در چندین شهر حضور داشتند و تصرف می کردند. از جمله در مصر، کوفه، بغداد و ... که غیبت طوسی ۴۶ رجال نجاشی ۴۹ رجال کشی ۴۶۶ نقل شده.

در زمان امام رضا علیه السلام این مسأله تشکیلاتی تر شد.

عبدالله بن جندب بجلی در کتاب غیبت شیخ طوسی

توسعه‌ی جریان وکالت در زمان امام هادی علیه السلام بیشتر شد. ایشان قدرت تشکیلاتی بسیار ویژه‌ای داشتند و طوری برنامه‌ریزی کردند که حضور فقهاء در بلاد به صورت یک شبکه‌ی منسجم و متصل به هم درآمد و حضور ایشان باعث حفظ و توسعه‌ی قدرت شیعیان در بلاد شد؛ علی‌رغم این که خود حضرت در خفقان شدیدی به سر می بردند و از مدینه به سامراء که پادگان نظامی بود منتقل و در حصر بودند.

بنا بر این در عصر حضور معصومین علیهم السلام فقهاء به عنوان نایب و وکیل امام در شهرها پراکنده بودند و از جانب امام در اموال تصرف می نمودند که می شود از این روال، اصل ولایت فقیه را انتزاع نمود.

البته اینجا اشکالی وجود دارد؛ کسانی که در زمان حضور ائمه علیهم السلام در بلاد فرستاده می شدند یا منصوب از جانب امام بودند و یا این که اذن از امام داشتند (به طوری که از آن نصب برداشت می شد)

نقل است که جناب سلمان رحمه الله موقعی که به او پیشنهاد حکومت مدائن شد، قبول نکرد. نقل شده که بعد از این جریان با امیرالمؤمنین علیه السلام دیدار نمودند و حضرت به او اجازه دادند که در آنجا اعمال ولایت کند. اذن امام در حکم نصب امام است.

تمام فقهای هم که از زمان امام صادق علیه السلام تا زمان امام هادی علیه السلام اقدام به این تصرفات نمودند، منصوب از جانب امام بودند. یا بومی آن مناطق بودند و ائمه علیهم السلام به ایشان حکم یا اذن می دادند یا این که از مدینه اعزام می شدند.

پس نمی توان این ولایتی که ناشی از اذن یا حکم معصوم علیه السلام هست و دارای تمام اختیارات معصوم علیه السلام را به ولایت فقهاء سرایت داد؛ لذا از مسأله‌ی عملی که در زمان معصومین علیهم السلام در خصوص ولایت خاصه انجام می گرفته، نمی توان دلیلی برای ولایت فقیه (که ولایت عام است) استنباط و انتزاع نمود.

سخن ما در مقابل این اشکال این است که اگر روایاتی که از حضرات ائمه علیهم السلام در این مورد داریم (مانند مقبوله‌ی عمر بن حنظله) را بررسی کنیم، مفهوم آن ولایت عامه را تصریح می نماید.

مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرِضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتُخِفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ وَ الرَّأْيُ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ ...^۱

با فرض ثبوت مقبوله‌ی عمر بن حنظله و با فرض دلالت آن بر ولایت فقیه، امام علیه السلام مسأله‌ی ولایت عامه‌ی فقهاء را بیان فرموده اند. لذا عمل فقهاء در زمان معصومین علیهم السلام به عنوان مصادیقی از اجرای قاعده‌ی ولایت فقیه می باشد.

حال بحثی باید مطرح شود که چرا عنوان «ولایت» در اصطلاح سیاسی اجتماعی ما برای حکومت معصوم علیه السلام اخذ شده است؟

۱. الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۶۷ / باب اختلاف الحدیث ص : ۶۲